

نمونه ای از ترجمه متن درس ۴

فرزدق

الْفَرَزْدَقُ مِنْ شُعْرَاءِ الْعَصْرِ الْأُمَوِيِّ. وَوُلِدَ فِي مَنَاطِقَةِ بِلَادِ كُوَيْتِ الْحَالِيَّةِ عَامَ ثَلَاثَةِ وَعِشْرِينَ بَعْدَ الْهِجْرَةِ، وَعَاشَ بِالْبَصْرَةِ.

فرزدق از شاعران دوره اموی است. او در منطقه ای در کویت کنونی به سال ۲۳ هجری متولد شد و در بصره زندگی کرد.

فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ جَاءَ بِهِ أَبُوهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ (ع)، فَسَأَلَهُ الْإِمَامُ عَنْ وَالدِّهِ؛ فَقَالَ:

در روزی از روزها پدرش او را نزد امیر مؤمنان علی (ع) آورد و امام از وی درباره پسرش پرسید و او گفت:

«هَذَا ابْنِي يَكَادُ يَكُونُ شَاعِرًا عَظِيمًا». فَقَالَ الْإِمَامُ لَوَالِدِهِ: «عَلَّمَهُ الْقُرْآنَ».

این پسر است؛ نزدیک است که شاعری بزرگ شود. و امام به پدرش گفت: به او قرآن بیاموز.

فَعَلَّمَهُ الْقُرْآنَ تعلیمًا؛ ثُمَّ رَحَلَ إِلَى خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ بِالشَّامِ، وَمَدَحَهُمْ وَنَالَ جَوَائِزَهُمْ.

پس [پدر فرزدق] بی گمان به او قرآن را آموخت؛ سپس نزد خلفای بنی امیه در شام رفت و آنها را مدح کرد و جایزه هایشان را به دست آورد.

كَانَ الْفَرَزْدَقُ مُحِبًّا لِأَهْلِ الْبَيْتِ؛ وَكَانَ يَسْتُرُ حُبَّهُ عِنْدَ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ؛ وَلَكِنَّهُ جَهَرَ بِهِ لَمَّا حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ فِي أَيَّامِ أَبِيهِ.

فرزدق دوستدار اهل بیت بود و دوستی اش را نزد خلفای بنی امیه پنهان می کرد؛ ولی وقتی که هشام بن عبدالملک در روزگار پدرش به حج رفت، آن را آشکار کرد.

فَطَافَ هِشَامٌ وَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْحَجَرِ لَمْ يَقْدِرْ أَنْ يَسْتَلِمَهُ لِكَثْرَةِ الْإِزْدِحَامِ.

پس هشام طواف کرد و وقتی به حجر الاسود رسید نتوانست آن را به خاطر شلوغی بسیار مسح کند (دست بزند).

فَنَصِبَ لَهُ مِنْبَرٌ وَجَلَسَ عَلَيْهِ جلوس الْأَمْرَاءُ يَنْظُرُونَ إِلَى النَّاسِ وَمَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ كِبَارِ أَهْلِ الشَّامِ.

پس منبری برایش گذاشته شد و روی آن نشست، در حالی که مانند فرمانروایان به مردم نگاه می کرد و گروهی از بزرگان اهل شام همراهش بودند.

فَبَيْنَمَا يُنْظَرُ إِلَى الْحُجَّاجِ، إِذْ جَاءَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ، فَطَافَ بِالْبَيْتِ طَوَافَ الْأَعَظِمِ.

پس در حالی که به حاجیها نگاه می کرد ناگهان امام زین العابدین (ع) آمد و خانه خدا را همانند بزرگان طواف کرد.

فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْحَجَرِ، ذَهَبَ النَّاسُ جَانِبًا، فَاسْتَلَمَهُ اسْتِلَامًا سَهْلًا. فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ:

و هنگامی که به حجر الاسود رسید مردم کنار رفتند و آن را به آسانی مسح کرد. مردی از اهل شام گفت:

مَنْ هَذَا الَّذِي قَدْ سَمَحَ النَّاسُ لَهُ بِاسْتِلَامِ الْحَجَرِ؟!

این کیست که مردم به او اجازه داده اند که حجر الاسود را مسح کند؟!

خَافَ هِشَامٌ مِنْ أَنْ يَعْرِفَهُ أَهْلُ الشَّامِ وَيَرْغَبُوا فِيهِ رَغْبَةً الْمُحِبِّينَ؛ فَقَالَ: «لَا أَعْرِفُهُ». وَكَانَ الْفَرَزْدَقُ حَاضِرًا.

هشام ترسید از اینکه اهل شام او را بشناسند و به او مانند دوستداران علاقه مند شوند و گفت: او را نمی شناسم. و فرزدق حاضر بود.

فَقَالَ الْفَرَزْدَقُ: أَنَا أَعْرِفُهُ مَعْرِفَةً جَيِّدَةً. ثُمَّ أَنْشَدَ هَذِهِ الْقَصِيدَةَ إِنْشَادًا رَائِعًا.

پس فرزدق گفت: من او را به خوبی می شناسم. سپس این شعر را به زیبایی سرود. (ترجمه شعر در اول درس ۴ آمده است.)

توجه:

رنگهای قرمز خط کشیده شده، مفعول مطلق می باشند که مربوط به قاعده این درس است (پس از مطالعه قاعده، نوع آنها را مشخص کنید.)

والسلام علیکم - علی رفیعی